

Submit Date: 24 June 2025

Revise Date: 03 November 2025

Accept Date: 09 November 2025

Initial Publish: 12 November 2025

Final Publish: 22 December 2026

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Jurisprudential and Legal Explanation of the Doctrine of Restricting the Istizhārī Oath to Religious Claims with Reference to Judicial Practice

Amin Karimpour Aliabad^{*1}, Mohammad Bagher Amerinia¹, Zahra Beheshti²

1. Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran.

2. Department of Private Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran.

* Corresponding Author's Email: 4231891915@iau.ir

ABSTRACT

The *istizhārī* oath (confirmatory oath) is one of the recognized evidentiary means in Imāmī jurisprudence and the Iranian legal system, particularly applicable in claims brought against a deceased person. This type of oath is administered after the testimony of two just witnesses in order to strengthen the plaintiff's right and to eliminate potential doubts that may undermine the credibility of the claim. However, the scope of application and the necessity of attaching the *istizhārī* oath to claims against the deceased has been a matter of scholarly disagreement among jurists and legal scholars. A group of jurists and some statutory provisions consider the requirement of this oath to be limited exclusively to religious (debt-related) claims against the deceased, while others, by relying on narrations (*riwāyāt*) and jurisprudential principles, argue for extending its application to claims involving property, usufruct, and other rights. Statutory provisions—especially in the Civil Code and the Code of Civil Procedure—have addressed this issue ambiguously and incompletely, and judicial practice has not provided a clear resolution to this uncertainty. This article, employing a descriptive-analytical method and drawing on jurisprudential and legal studies, examines the textual bases in Islamic jurisprudence, statutory regulations, and judicial practice. It demonstrates that the generality of the narrations and the necessity of safeguarding the plaintiff's rights justify the requirement of the *istizhārī* oath in all claims brought against a deceased person. Furthermore, it critiques the restrictive view and analyzes the role of the principle of *istishāb* (presumption of continuity) in this context. Finally, the study suggests that, given the philosophical foundation of the *istizhārī* oath, lawmakers and judicial authorities should consider expanding its application in claims against the deceased beyond purely religious (debt-related) matters.

Keywords: *Istizhārī oath, religious claims, proof of claims, judicial practice*

How to cite: Karimpour Aliabad, A., Amerinia, M. B., & Beheshti, Z. (2026). Jurisprudential and Legal Explanation of the Doctrine of Restricting the Istizhārī Oath to Religious Claims with Reference to Judicial Practice. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(4), 1-13.



تاریخ ارسال: ۳ تیر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۲ آبان ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۸ آبان ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۲۱ آبان ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تبیین فقهی حقوقی نظریه اختصاص سوگند استظهاری به دعاوی دینی با نگاهی به رویه قضایی

امین کریم پور علی آباد^{۱*}، محمدباقر عامری نیا^۱، زهرا بهشتی^۲

۱. گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

۲. گروه حقوق خصوصی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: iau.ir@۴۲۳۱۸۹۱۹۱۵

چکیده

سوگند استظهاری یکی از ادله اثبات دعوا در فقه امامیه و نظام حقوقی ایران است که به‌ویژه در دعاوی علیه میت کاربرد دارد. این نوع سوگند، پس از اقامه دو شاهد عادل، برای تثبیت حق مدعی به‌کار می‌رود و فلسفه آن دفع احتمالاتی است که ممکن است موجب تردید در حقانیت مدعی شود. با این حال، حوزه کاربرد و ضرورت ضمیمه کردن سوگند استظهاری در دعاوی علیه میت محل اختلاف نظر میان فقها و حقوق‌دانان است. گروهی از فقها و برخی از مقررات موضوعه، ضمیمه کردن سوگند را منحصر به دعاوی دَلّیّی علیه میت می‌دانند، ولی برخی دیگر، با استناد به روایات و اصول فقهی، بر گسترش آن به دعاوی با موضوعات عین، منفعت و حق تأکید دارند. در قوانین موضوعه نیز، به‌ویژه در قوانین مدنی و آیین دادرسی مدنی، این مسئله به‌صورت مبهم و ناقص مطرح شده و رویه قضایی نیز پاسخ روشنی به این ابهام نداده است. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از مطالعات فقهی و حقوقی، به بررسی مستندات فقهی، قوانین موضوعه و رویه قضایی پرداخته و نشان می‌دهد که اطلاق روایات و ضرورت تضمین حق مدعی، لزوم ضمیمه سوگند استظهاری را در تمامی دعاوی علیه میت توجیه می‌کند. همچنین نقدی بر دیدگاه محدودکننده ارائه شده و جایگاه استصحاب در این زمینه تحلیل شده است. در نهایت، پیشنهاد می‌شود با توجه به فلسفه وجودی سوگند استظهاری، قانون‌گذار و مراجع قضایی، دامنه کاربرد آن را در دعاوی علیه میت فراتر از دعاوی دینی در نظر بگیرند.

کلیدواژگان: سوگند استظهاری، دعاوی دینی، اثبات دعاوی، رویه قضایی.

نحوه استناددهی: کریم‌پور علی‌آباد، امین، عامری‌نیا، محمدباقر، بهشتی، زهرا. (۱۴۰۵). تبیین فقهی حقوقی نظریه اختصاص سوگند استظهاری به دعاوی دینی با نگاهی به رویه قضایی.

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی، ۴ (۴)، ۱-۱۳.



تسری آن به دعاوی علیه میت واقف هستند، تبیین شود. همچنین که به مواد مرتبط با بحث از حیث قوانین موضوعه نیز توجه نشان داده می‌شود. ابتدا تعاریف مفاهیم از جمله سوگند استظهاری و دین، و پس از آن نیز رویکردهای مخالفان و موافقان و از جمله موافقان بسط سوگند استظهاری به بحث گذاشته می‌شود.

سوگند استظهاری

سوگند استظهاری به صورت مستقل و جداگانه از سوگند و استظهاری تشکیل شده که هریک معنای خاصی داشته و هنگامی که با هم پیوند می‌یابند، معنای دیگری از آنان مستفاده می‌شود. به طور مشخص باید گفت که واژه سوگند در لغت به معنای «اقرار و اعترافی که شخص از سر شرف و ناموس خود انجام می‌دهد و خداوند یا بزرگی را شاهد می‌گیرد» (Mu'min, 2003). اما در سوی دیگر، استظهار نیز برگرفته از «ظهر» است که در نقطه مقابل «بطن» قرار دارد و به معنای بروز و ظهور است (Ibn Fāris, 1985). هنگامی که «ظَهَرَ الشَّيْءُ» مورد استفاده قرار می‌گیرند، به این معناست چیزی که مخفی شده، بروز و ظهور پیدا نمود و عیان شده است. ضمن اینکه استظهار در موارد دیگری به معنای احتیاط (Fayyūmī) و از نظر سایر اندیشمندان به معنای استعانت نیز آمده است (Hamīrī, 2003) اما در معنای اصطلاحی و ترکیبی و هنگامی که استظهار همراه با سوگند به کار برده می‌شود، به معنای سوگندی است که شخص مدعی در دعاوی و در شرایط خاص، علاوه بر آوردن دو شاهد عادل، می‌بایست جهت بقای خود نیز سوگند ادا نماید (Moḥaqqiq Dāmād, 2027). بر مبنای سوگند استظهاری، اقامه دو گواه و شاهد عادل به تنهایی جهت اثبات و احراز حق مدعی کافی نبوده و باید این دو گواه با سوگند هم ضمیمه گردد. بنابراین سوگند استظهاری به تنهایی نمی‌تواند ملاک حل و فصل دعا باشد. به این دلیل که اگر مدعی، دلیل قانع کننده‌ای نداشته باشد، نوبت به سوگند او بر علیه میت نمی‌رسد، اما این سوگند تنها برای عدم اداء حقی است که اصل آن با بینه

در نظام حقوقی ایران، سوگند به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا در فقه امامیه و قوانین مدنی کشور مطرح است. این نوع سوگند به‌ویژه در دعاوی علیه میت کاربرد دارد و پس از اقامه دو شاهد عادل، برای تثبیت حق مدعی به کار می‌رود. فلسفه اصلی آن دفع احتمالاتی است که ممکن است موجب تردید در حقانیت مدعی شود. با این حال، حوزه کاربرد و ضرورت ضمیمه کردن سوگند استظهاری در دعاوی علیه میت محل اختلاف نظر میان فقها و حقوق دانان است. برخی از فقها و مقررات موضوعه، ضمیمه کردن سوگند را منحصر به دعاوی دینی علیه میت می‌دانند. در مقابل، برخی دیگر با استناد به روایات و اصول فقهی، بر گسترش آن به دعاوی با موضوعات عین، منفعت و حق تأکید دارند. در قوانین موضوعه نیز، به‌ویژه در قوانین مدنی و آیین دادرسی مدنی، این مسئله به صورت مبهم و ناقص مطرح شده و رویه قضایی نیز پاسخ روشنی به این ابهام نداده است.

این مقاله با استفاده از مطالعات فقهی و حقوقی، به بررسی مستندات فقهی، قوانین موضوعه و رویه قضایی پرداخته و نشان می‌دهد که اطلاق روایات و ضرورت تضمین حق مدعی، لزوم ضمیمه سوگند استظهاری را در تمامی دعاوی علیه میت توجیه می‌کند. همچنین نقدی بر دیدگاه محدودکننده ارائه شده و جایگاه استصحاب در این زمینه تحلیل شده است. در نهایت، پیشنهاد می‌شود با توجه به فلسفه وجودی سوگند استظهاری، قانون‌گذار و مراجع قضایی دامنه کاربرد آن را در دعاوی علیه میت فراتر از دعاوی دینی در نظر بگیرند. سؤال اصلی تحقیق حاضر این است که آیا با توجه به مستندات فقهی و قوانین موضوعه، می‌توان سوگند استظهاری را در تمامی دعاوی علیه میت، اعم از دینی، عینی، منفعتی و حقوقی، به کار برد؟ بنابراین در مباحث پیش رو تلاش بر این است تا دیدگاههای مخالفان و موافقان یعنی فقها و حقوق دانانی که به دنبال محدود دانستن سوگند استظهاری و یا

روشن شده و تنها با ضمیمه شدن به بینه اثبات می‌نماید که حق مدعی پابرجا است (Balki, 2021).

سوگند استظهاری در قوانین موضوعه کشور نیز به تبع فتوای فقها به رسمیت شناخته شده در قانون مدنی و آیین دادرسی مدنی به آن اشاره شده است. از جمله اینکه در ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی آمده است: «در دعوای بر متوفی در صورتی که اصل حق ثابت شده و بقای آن در نظر حاکم ثابت نباشد حاکم می‌تواند از مدعی بخواهد که بر بقای حق خود قسم یاد کند. در این مورد کسی از او مطالبه قسم شده است نمی‌تواند قسم را به مدعی علیه رد کند. حکم این ماده در موردی که مدرک دعوا سند رسمی است جاری نخواهد بود»

یا اینکه در همین راستا، ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی این گونه بیان کرده است: «در دعوای بر میت پس از اقامه بینه، سوگند خواهان نیز لازم است و در صورت امتناع از سوگند، حق وی ساقط می‌شود». بدین ترتیب بر مبنای رویکردهای فقهای امامیه و قوانین موضوعه، سوگند استظهاری یعنی اینکه در دعوای (ورثه) بر میت (مرده) با وجود آنکه خواهان ممکن است بینه (با معیارها و نصاب لازم را ارائه نموده باشند، از سوگند بی‌نیاز نیست) در این شرایط نیز خواهان در کنار بینه و شاهدان خود، ناگزیر است تا برای اثبات ادعای خود سوگند یاد نماید. در صورت عدم ادای سوگند از سوی خواهان، ادعای وی نیز ساقط خواهد بود (مستند به ماده ۲۷۸، ۲۷۹ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی) (Mohammadi, 2008). بنابراین ادای سوگند بر عهده خواهان است و اگر چنین عملی را انجام ندهد، ادعای وی نیز از موضوعیت خارج بوده و فرصت را از دست خواهد داد.

دعای دینی

واژه «دین» در لغت به معنای وام است که پرداخت آن دارای مدت معین می‌باشد و همچنین به معنای قرض دادن و وام دادن نیز به کار رفته است (Jubran, 2014). جمع «دین»، «دیون» است که به

چیزی گفته می‌شود که بر عهده فردی قرار دارد و او متعهد به پرداخت آن است؛ این اصطلاح در فقه و حقوق به عنوان «ما فی‌الذمه» نیز شناخته می‌شود و از منظر طلبکار نیز تعریف می‌شود (Imami, 1996, 2011). در فقه، دین به معنای حقی مالی است که بر ذمه فرد دیگری وجود دارد (Sa'di, 2029). موضوع دین می‌تواند کلی یا جزء باشد، همچنین ممکن است عین خارجی یا مال کلی باشد که در ذمه شخصی قرار دارد. در اصلاح فقهی، دین غالباً به معنای قرض با سررسید مشخص است که در ذمه فرد استقرار یافته است، ولی مفهوم دین به‌طور کلی اعم از هر نوع مال کلی است که در ذمه شخص قرار گرفته باشد. این مال ممکن است به عنوان عوض در معاملات به ذمه فرد قرار گیرد و در این صورت در معنای عام دین قرار می‌گیرد. همچنین دین عرفی به معنای دینی است که از طریق استقراض به وجود می‌آید (Anṣārī, 1995). بنابراین، مفهوم دین در فقه و حقوق همواره یکسان نیست و آنچه در فقه بیشتر مورد توجه بوده، قرض یا مالی کلی و ثابت در ذمه بوده است. این مالی که در ذمه شخص است، همواره تعهدی بر او ایجاد می‌کند و مسئولیت پرداخت آن بر عهده اوست (Shahīd Thānī, 2021). در کتاب «مسالک الافهام» آمده است که مراد از دینی که در ذمه است، نوع کلی طبیعی آن است، به این معنا که کلی طبیعی در عالم خارج با وجود افراد آن موجود است و به نوعی اشاره به کلیت حقیقی دارد.

از دیدگاه نراقی، دین در معنای لغوی و عرفی به طور عام، مالی است که متعلق به ذمه شخص است و تفاوتی در علت ایجاد آن وجود ندارد؛ این تعریف شامل دین به معنای اخص یعنی قرض نیز می‌شود (Narāqī, 2020). امام خمینی (ره) دین را چنین تعریف می‌کند: «دین مالی کلی است که در ذمه فردی برای فرد دیگر به دلیلی از دلایل ثابت شده است. شخصی که بدهکار است «مدیون» یا «مدین» نامیده می‌شود و کسی که طلبکار است «دائن» یا «غریم» خوانده می‌شود. علل ایجاد دین می‌تواند قرض کردن

(Hātami & Sāmānī, 2021). بدین معنا که تسری اتیان سوگند به سایر دعاوی و لزوم محدود نبودن آن از حیث تفسیرپذیر بودن مواد قانونی از یکسو و هم وجود سازوکاری حقوقی برای طرح دعوی در سایر موارد بر این الزام افزوده است.

دیدگاه مخالفان گسترش سوگند استظهاری (اختصاص به متوفی)

مخالفان گسترش و یا بسط سوگند استظهاری به این موارد استناد می‌کنند که جریان سوگند استظهاری در فقه شیعی، از سر اتفاق و برای موارد خاصی از جمله همان چیزی است که علیه متوفی صورت می‌گیرد. مضمون اصلی این رویکرد، همان است که گفته شده چون متوفی قادر نیست تا به ادله مدعی پاسخ دهد (Shahīd, 2021). بنابراین حاکم با استفاده از سوگند دادن مدعی، از دلایل وی پشتیبانی به عمل می‌آورد. حامیان این دیدگاه مضیق بر این باور هستند که سوگند استظهاری، مخالف قاعده بینه است که براساس آن، سوگند همواره توسط مدعی علیه ادا شود. همچنان که در موارد خلاف قاعده باید به قدر متیقن اکتفا گردد و قدر متیقن در سوگند استظهاری نیز محدود و مختص به مورد متوفی بوده و سایر موارد را دربر نمی‌گیرد (Balki, 2021). حتی این دیدگاهها بدین نحو است که سوگند استظهاری قابل استفاده به مجنون یا صغیر در مقام مدعی نبوده و این بدان دلیل است که مجنون و صغیر، هرچند دارای شرایط خاصی هستند، اما همانند میت نبوده و می‌توانند در نزد محاکم حاضر شده و پاسخ دهند (Khū'i, 2003). بنابراین به طور خلاصه باید بیان کرد که دلیل اصلی عدم امکان تسری، مخالف اصل بودن سوگند استظهاری است که علت واجب بودن این سوگند، میت بودن است؛ یعنی اینکه میت به صورت بالقوه و بالفعل نمی‌تواند از خود دفاع کند و قدر مسلم، این مورد در مقایسه با سایر موارد، از حیث قدرت دفاع، قابل تصور نیست. دلیل قابل بیان دیگر، اجماع بر عدم سوگند مدعی است. همچنان که در سایر موارد، نیازی به سوگند

باشد یا موارد اختیاری دیگر مثل سلم مبیع، نسیه ثمن، اجاره، صدق، خلع و غیره. همچنین دین می‌تواند در اثر امور قهری مانند ضمانت یا نفقه زوج باشد. (Musawi Khūmīnī, 1987).

فقه‌های اسلامی مال را به سه دسته کلی تقسیم می‌کنند: عین، منفعت و حق. بنابراین وقتی گفته می‌شود دین مالی کلی فی‌الذمه است، شامل هر سه نوع مال می‌شود (Imāmī, 1996, 2011). اکثر فقها دین را مال کلی‌ای می‌دانند که در ذمه فردی است و این تعریف کلی مورد اتفاق است. بعضی فقها به صراحت دین را به معنای مالی مطلق می‌دانند و سایر حقوق را جزء دین محسوب نمی‌کنند (Tabrizi, 2006). دین در اصطلاح فقهی اعم از قرض تلقی می‌شود و اگر مالی به عنوان عوض معامله در ذمه فرد قرار گیرد، شامل معنای عام دین خواهد بود. دین عرفی معمولاً از طریق استقراض شکل می‌گیرد. نکته مهم این است که تعهد در اصطلاح حقوقی، مفهومی گسترده‌تر از دین فقهی دارد؛ زیرا تعهد در حقوق شامل هر نوع الزام می‌شود، اما دین در فقه به معنی مالی است که در ذمه فرد قرار گرفته و باید رد شود؛ در واقع دین به رد وجه نقد یا اموال مثلی اطلاق می‌شود و شامل تعهدات غیرمالی مانند انجام یا خودداری از انجام عمل نیست.

اما از نظرگاه حقوقی و مخصوصاً در حقوق موضوعه، حسب ماده ۱۳۳۳ که اگرچه مطرح می‌شود که اطلاق ماده مزبور تمامی انواع دعاوی را شامل می‌گردد، اما باید بیان کرد که از ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی، مطلب دیگری قابل استفاد است؛ نظیر اینکه در ماده فوق- الذکر، اتیان سوگند حمل بر موردی گشته است که اصل حق در نزد محاکم قضایی اثبات شده و اختلاف در بقای چنین حقی است. با توجه به اینکه مراد قانونگذار از ماده اخیرالذکر، تنها مخصوص ادعای با موضوع دین است و سایر دعاوی از گستره ماده و در نتیجه لزوم اتیان سوگند استظهاری خارج هستند. اما این برداشت قطعی نیست و به نظر می‌رسد که گستره اتیان چنین سوگندی در قوانین موضوعه ایران خالی از ابهام و مناقشه حقوقی نیست

یاد کردن نیز مطرح نشده، به این دلیل که نسبت به غایب با نص روایت امکان رجوع وجود دارد و نسبت به صغیر و مجنون نیز طرف دعوا ولی ایشان خواهد بود (Abū'Atā & Kabīrī, 1984). بنابراین صغیر و مجنون از تسری سوگند استظهاری نسبت به آنان میرا بوده و بحث عدم تسری در اینجا بسیار مهم و حیاتی است. زیرا همان طور که گفته شد، سوگند برای میت موضوعی خاص بوده که به دلیل غایب دائمی میت در قبال وی جاری می‌شود و این حکم نمی‌تواند برای سایر دعاوی قابل استفاده باشد.

مخالفان تسری سوگند استظهاری به سایر دعاوی بر این باور هستند که تنها مدعی می‌تواند ادای سوگند و یا درخواست آن را داشته باشد. در این صورت، در ارتباط با سوگند استظهاری باید به این موارد توجه نمود. ابتدا اینکه سوگند تنها در دعاوی علیه میت قابل استفاده است و دعوی باید به طرفیت وارث متوفی اعلام شود. دوم اینکه در دعوی بر میت، اتیان سوگند استظهاری با وجود کمال ادله نیاز است. سوم اینکه، به جای آوردن سوگند، مستلزم درخواست مدعی نیست و قاضی به صورت مستقل می‌تواند مدعی را سوگند بدهد. در نهایت اینکه سوگند بر عهده مدعی است و قابل رد به طرف مقابل نبوده و در صورت رویگردانی مدعی از به جای آوردن سوگند، به علت عدم کفایت دلیل، حکم علیه او صادر می‌گردد (Tawkalī, 2019). بنابراین سوگند استظهاری مختص ادعا بر علیه میت بوده و از این رو مدعی باید اتیان سوگند را بر عهده بگیرد.

دلایل موافقان گسترش سوگند استظهاری به دیون

برخی دیگر از دیدگاه‌های فقهی بر امکان تسری سوگند استظهاری به سایر موارد از جمله دیون حکایت دارند. دیدگاهی که در این زمینه مطرح شده بر این است که نص شارع در این زمینه اختصاص سوگند استظهاری به میت را منع نکرده است. بدین معنا که نوعی اصالت مانع وجود دارد که با توجه به نص شرعی قابل تشخیص

است. مانعیت و سببیت و حتی شرطیت نیز تنها با نص شارع اثبات می‌شود و در این مورد [سوگند استظهاری] منعی از سوی شرع مطرح و ایراد نشده است. بنابراین، قول امکان سرایت و وجوب یمین در سایر موارد، قول صحیح بوده، نظیر آنچه در نزد مصنف اعتبار دارد (Fakhr al-Muhaqqiqīn, 2010). رویکرد دیگری نیز در این زمینه مطرح است که باز با استناد به نصوص شرعی، تفاوتی میان میت و غیر آن نمی‌گذارند و یا قائل به چنین تفکیکی نیستند. از این جهت، برخی دیدگاه‌های فقهی بر این است که محدود کردن سوگند استظهاری به میت، نشانگر عدم درک و التفات نسبت به علت منصوبه است. ضمن اینکه در علت منصوبه، خصوصیت مورد نیز کافی است. بر این اساس، نه تنها غائب، بلکه هر شخصی که در حق وی احتمال وفا وجود دارد و لسانی در حین دعوا برای دفاع ندارد، در حکم میت است. لکن در ارتباط با حکم کردن نسبت به غایب، روایات صریحی دیده می‌شود که وی هنگامی که حاضر شود می‌تواند اقامه دعوی نموده و از خود دفاع به عمل آورد (Abū'Atā & Kabīrī, 1984). پس از این منظر، روایتی که در ارتباط با غایب آمده، نسبت به غایب نیز اقتضای کفایت بینه را دارد؛ خواه یمین باشد یا نباشد. البته در چنین شرایطی با انجام سوگند مدعی ایرادی در رسیدگی وجود ندارد، اما در صورت عدم سوگند، این دو مورد با یکدیگر در تعارض خواهند بود. بدین ترتیب، رابطه آنها بدین نحو است که تعلیل، در صورت قیام احتمال دعوا صراحت دارد و از جهت اینکه مدعی علیه، غایب یا غیر آن است، عام است. از سوی دیگر، روایت دیگر، نسبت به غایب صراحت دارد و از حیث قیام احتمال دعوا و عدم قیام مطلق است. یعنی اینکه محل اجتماع این دو روایت عام، دعوا علیه غایب بوده همراه با قیام احتمال دعوا (Rashti, 2022). در این میان، برخی فقیهان معاصر با توجه به تحولات حقوقی و اجتماعی، بر این باورند که تسری سوگند استظهاری به سایر دعاوی می‌تواند به عدالت قضائی و تسهیل در

رسیدگی‌ها کمک کند. این دسته از فقها معتقدند که با توجه به پیچیدگی‌های روابط اجتماعی و اقتصادی، محدود کردن سوگند استظهاری به میت ممکن است منجر به تضییع حقوق افراد گردد. بنابراین، تسری این سوگند به سایر دعاوی می‌تواند به تحقق عدالت و انصاف در نظام قضائی کمک نماید. همچنین، با توجه به موارد یاد شده، این رویکرد مطرح است که در عصر حاضر، با توجه به پیشرفت‌های علمی و فنی، امکان دستیابی به دلایل و بینه‌های معتبر در دعاوی مختلف افزایش یافته است. از این رو، استفاده از سوگند استظهاری به عنوان یک ابزار تکمیلی می‌تواند در مواردی که بینه کافی وجود ندارد، به روشن شدن حقیقت کمک کند. در نهایت، با توجه به تنوع دیدگاه‌ها و رویکردهای فقهی در این زمینه، به نظر می‌رسد که نیاز به بررسی‌های بیشتر و تطبیق با مقتضیات زمان و مکان ضروری است. این امر می‌تواند منجر به ارائه راهکارهایی متناسب با شرایط روز و پاسخ‌گوی نیازهای جامعه باشد.

دین ناشی از قرض

در یکی از دیدگاه‌ها که برگرفته از تسری سوگند استظهاری به دیون از جمله دین ناشی از قرض است، این نظریه مطرح شده که این احتمال می‌رود میت قبل از مرگ، بدهی را پرداخت نموده باشد و یا مدعی، میت را از طلبش ابراء یا از حق ساقط نموده باشد، در شرایطی که شهود از استیفاء و یا اسقاط حق مطلع نبوده باشند، در صورت ادعای بر میت، مدعی ملزم است تا اتیان سوگندی تحت عنوان سوگند استظهاری برای برطرف نمودن چنین احتمالاتی گردد. بنابراین دلیل بر اصل اشتغال ذمه میت و اصل ثبوت دین بر میت شهادت می‌دهند و سوگند استظهاری نیز بقای اشتغال ذمه میت تا هنگام موت مدعی علیه را اثبات می‌نماید (Kāshif al-Ghaṭā', 2003). بنابراین موارد اجرایی سوگند استظهاری در دین ناشی از قرض نیز نمود پیدا می‌کند و تنها خاص و محدود به میت نیست. یمین استظهاری در ادعا بر میت، بچه و

دیوانه و غایب از منظر پشتیبانی با وجود بینه شرعی نمود می‌یابد (Āmilī, 2011). بنابراین حتی بچه و دیوان نیز دنباله‌رو سوگند استظهاری بوده و در صورتی که منافع و حقوق مدعی، تضییع شود و نیاز به اثبات داشته باشد، ادای سوگند از سوی مدعی الزام پیدا می‌کند که می‌بایست در ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی لحاظ شود. همچنین ضروری است تا همراه بینه سوگند ادا شود در شهادت بر مرده یا کودک و دیوانه، اما در دعوی بر میت، میان فقها اتفاق نظر وجود دارد، هرچند که در دعوی بر غایب، طفل و دیوانه میان فقها اختلاف نظر وجود دارد (Jub'ī Āmilī, 2011). بنابراین برخی از فقهای امامیه تلاش دارند تا با بسط مفهوم غایب، آن را از محدوده میت خارج ساخته و طفل، مجنون و دیوانه را نیز در زمره غایب در نظر بگیرند که برای مدعی نیاز به سوگند دارد که دامنه سوگند استظهاری را گسترش می‌دهد.

با توجه به آنچه مطرح شد، تسری سوگند استظهاری به دیون ناشی از قرض بیانگر نگاه عمیق فقهی به ماهیت دین و ضمانت اجرای آن است. این قاعده بر مبنای اصل استمرار اشتغال ذمه مدعی علیه استوار است که تا خلاف آن اثبات نشود، دین پابرجا تلقی می‌شود. سوگند استظهاری به عنوان ابزاری برای رفع ابهام و ظن نسبت به وضعیت دیون میت، نقش مؤثری در حفظ حقوق طلبکاران ایفا می‌کند و مانع از تضییع حقوق قانونی آنان می‌شود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ۵۳). از سوی دیگر، توسعه این قاعده به افرادی مانند طفل، دیوانه و غایب، نشان‌دهنده تلاش فقها برای حمایت از حقوق مدعیانی است که ممکن است در شرایط خاص امکان دفاع از حق خود را نداشته باشند (Āmilī, 2011). این اقدام با توجه به واقعیت‌های اجتماعی و حقوقی، موجب گسترش دامنه عدالت قضایی می‌شود، اما همزمان نیازمند تعادل میان حمایت از مدعی و حفظ حقوق مدعی علیه است که نمی‌تواند به طور کامل حضور نداشته باشد (Jub'ī Āmilī, 2011). از نظر کاربردی نیز، توجه به لزوم ادای سوگند همراه با بینه بیانگر این است که سوگند

استظهاری به تنهایی دلیل کافی نیست و باید در چارچوب نظام قضایی به عنوان مکملی برای سایر ادله به کار رود. لذا پیشنهاد می‌شود در تدوین قوانین مرتبط، مانند ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی، این موضوع با دقت و در جهت تضمین عدالت مد نظر قرار گیرد. نهایتاً، گسترش مفهوم غایب به مواردی فراتر از میت، از جمله طفل و دیوانه، حکایت از پویایی فقه و تلاش در جهت پاسخگویی به نیازهای حقوقی متنوع و شرایط خاص دارد که می‌تواند موجب تکامل قاعده سوگند استظهاری شود، اما مستلزم بحث و بررسی‌های کارشناسی برای حفظ تعادل حقوقی است.

دین ناشی از ثمن معامله

به طور کلی باید گفت که برخی از حقوقدانان یا حتی بیشتر آنان در زمینه گستره و قلمرو دعاوی قابل اثبات با سوگند استظهاری موضع خاصی ندارند. تعداد کمی از آنان با بیانی موجز و کوتاه، گستره دعاوی قابل اثبات با این نوع سوگند را با استناد به ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی، تنها در ارتباط با ادعای طلب (دعوی با موضوع دین) از متوفی در نظر گرفته‌اند (Imāmī, 2011). نکته دیگری که در بحث تسری سوگند به دین ناشی از ثمن معامله علیه میت قابل طرح است، با استناد به ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی قابل دفاع می‌باشد. بدین معنا که اگر خواهان، دعوی علیه میت اقامه نماید و اصل حق خود را با معرفی یک گواه و پیوست کردن سوگند آن، اثبات شود، حسب ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی، سوگند استظهاری در این باره قابل توجیه است (Mohājjeri, 2001). در خصوص سوگند استظهاری در دعاوی علیه میت، ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی به صراحت بیان می‌کند که در صورتی که اصل حق ثابت شده و بقای آن در نظر حاکم ثابت نباشد، حاکم می‌تواند از مدعی بخواهد که بر بقای حق خود قسم یاد کند. این ماده به نوعی به سوگند استظهاری به عنوان ابزاری برای اثبات بقای دین در مواردی که احتمال زوال آن وجود دارد، اشاره دارد. در مقابل، ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد که در دعوی بر

میت، پس از اقامه بینه، سوگند خواهان نیز لازم است و در صورت امتناع از سوگند، حق وی ساقط می‌شود. این ماده بر لزوم ارائه بینه و سوگند تأکید دارد و در صورت عدم انجام آن، دعوی پذیرفته نمی‌شود. بنابراین، این دو ماده در کنار یکدیگر، فرآیند اثبات دعاوی علیه میت را مشخص می‌کنند؛ به گونه‌ای که ابتدا باید اصل حق ثابت شود و سپس در صورت تردید در بقای آن، سوگند استظهاری به عنوان ابزار تکمیلی مطرح می‌شود.

با توجه به اینکه برخی از حقوقدانان در زمینه گستره دعاوی قابل اثبات با سوگند استظهاری موضع خاصی ندارند و تنها در ارتباط با ادعای طلب از متوفی آن را در نظر گرفته‌اند (Imāmī, 2011)، این موضوع نیازمند بررسی دقیق‌تری است. ممکن است در مواردی مانند دین ناشی از ثمن معامله، که به نوعی با حقوق مالی و تعهدات قراردادی مرتبط است، سوگند استظهاری به عنوان ابزاری برای اثبات بقای دین مطرح شود. این امر می‌تواند به ویژه در شرایطی که مستندات کتبی مانند قرارداد یا سند رسمی در دسترس نباشد، اهمیت بیشتری پیدا کند.

در نهایت، با توجه به مواد قانونی مذکور و دیدگاه‌های مختلف حقوقدانان، به نظر می‌رسد که سوگند استظهاری در دعاوی علیه میت، به ویژه در مواردی مانند دین ناشی از ثمن معامله، می‌تواند به عنوان ابزاری برای اثبات بقای دین و حفظ حقوق طلبکاران مورد استفاده قرار گیرد. با این حال، لازم است که در هر مورد خاص، شرایط و مستندات موجود به دقت بررسی شده و از ابزارهای قانونی مناسب برای اثبات دعاوی استفاده گردد.

دین ناشی از خسارت

اما حسب رویکردهای فقهی، برخی از فقهای امامیه، دیدگاه سوگند استظهاری را بر تمامی دعاوی علیه میت پذیرفته و بر این باور هستند که در دعاوی علیه میت، خواه با موضوع دین و یا اینکه با موضوع عین و منفعت باشد یا اینکه موضوع آن حق باشد، اتیان سوگند استظهاری لازم و حیاتی است (Moin, 2006). از جمله

ابزاری برای اثبات بقای دین مطرح شود. این امر می‌تواند به ویژه در شرایطی که مستندات کتبی مانند قرارداد یا سند رسمی در دسترس نباشد، اهمیت بیشتری پیدا کند. در نهایت، با توجه به مواد قانونی مذکور و دیدگاه‌های مختلف حقوقدانان، به نظر می‌رسد که سوگند استظهاری در دعاوی علیه میت، به ویژه در مواردی مانند دین ناشی از ثمن معامله، می‌تواند به عنوان ابزاری برای اثبات بقای دین و حفظ حقوق طلبکاران مورد استفاده قرار گیرد. با این حال، لازم است که در هر مورد خاص، شرایط و مستندات موجود به دقت بررسی شده و از ابزارهای قانونی مناسب برای اثبات دعاوی استفاده گردد.

نتیجه‌گیری

در نظام حقوقی ایران، سوگند استظهاری به عنوان ابزاری برای اثبات بقای دین در دعاوی علیه میت شناخته می‌شود. بر اساس ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی، در صورتی که اصل حق ثابت شده و بقای آن در نظر حاکم ثابت نباشد، حاکم می‌تواند از مدعی بخواهد که بر بقای حق خود قسم یاد کند. این ماده به نوعی به سوگند استظهاری به عنوان ابزاری برای اثبات بقای دین در مواردی که احتمال زوال آن وجود دارد، اشاره دارد. در دعاوی علیه میت، خواه با موضوع دین، عین، منفعت یا حق، برخی از فقهای امامیه، از جمله امام خمینی (ره)، اتیان سوگند استظهاری را لازم و حیاتی می‌دانند. این دیدگاه بر این اساس استوار است که در دعاوی علیه میت، به دلیل فقدان امکان دفاع از سوی میت، سوگند استظهاری به عنوان ابزاری برای اثبات بقای حق و جلوگیری از تضییع حقوق مدعی مطرح می‌شود. بر اساس ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی، در دعاوی بر میت، پس از اقامه بینه، سوگند خواهان نیز لازم است و در صورت امتناع از سوگند، حق وی ساقط می‌شود. این ماده بر لزوم ارائه بینه و سوگند تأکید دارد و در صورت عدم انجام آن، دعوی پذیرفته نمی‌شود. برخی از حقوقدانان، میان عین و دین تفاوت قائل شده و بیان می‌دارند که در لزوم ادای سوگند

فقهای معروف بر این نظر، امام خمینی (ره) است که شمول حکم مذکور بر عین، منفعت و حق را خالی از قرب در نظر نمی‌گیرد (Musawi Khūmīnī, 1987). بر این مبنا، برخی تفاسیر حقوقی نیز به نفع گسترش و تسری سوگند استظهاری به دیون لحاظ شده است. همچنان که برخی از حقوقدانان، میان عین و دین تفاوت قائل شده و بیان می‌دارند که در لزوم ادای چنین سوگندی، تفاوتی میان عین و دین نبوده و با توجه به اینکه نوعی مطالبه علیه متوفی اقامه می‌شود، باید نظر بر الزام به جای آوردن چنین سوگندی کرد (Kātūziyān, 2004). در خصوص سوگند استظهاری در دعاوی علیه میت، ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی به صراحت بیان می‌کند که در صورتی که اصل حق ثابت شده و بقای آن در نظر حاکم ثابت نباشد، حاکم می‌تواند از مدعی بخواهد که بر بقای حق خود قسم یاد کند. این ماده به نوعی به سوگند استظهاری به عنوان ابزاری برای اثبات بقای دین در مواردی که احتمال زوال آن وجود دارد، اشاره دارد. در مقابل، ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد که در دعاوی بر میت، پس از اقامه بینه، سوگند خواهان نیز لازم است و در صورت امتناع از سوگند، حق وی ساقط می‌شود. این ماده بر لزوم ارائه بینه و سوگند تأکید دارد و در صورت عدم انجام آن، دعوی پذیرفته نمی‌شود. بنابراین، این دو ماده در کنار یکدیگر، فرآیند اثبات دعاوی علیه میت را مشخص می‌کنند؛ به گونه‌ای که ابتدا باید اصل حق ثابت شود و سپس در صورت تردید در بقای آن، سوگند استظهاری به عنوان ابزار تکمیلی مطرح می‌شود.

با توجه به اینکه برخی از حقوقدانان در زمینه گستره دعاوی قابل اثبات با سوگند استظهاری موضع خاصی ندارند و تنها در ارتباط با ادعای طلب از متوفی آن را در نظر گرفته‌اند (Imāmī, 1996)، این موضوع نیازمند بررسی دقیق‌تری است. ممکن است در مواردی مانند دین ناشی از ثمن معامله، که به نوعی با حقوق مالی و تعهدات قراردادی مرتبط است، سوگند استظهاری به عنوان

قانون‌گذار با توجه به نیازهای روز جامعه و با رعایت اصول فقهی و حقوقی، نسبت به روشن‌سازی و تبیین گستره و شرایط استفاده از سوگند استظهاری در دعاوی غیر از دعوی علیه متوفی اقدام نماید. این اقدام می‌تواند به افزایش اطمینان در فرآیند دادرسی و حفظ حقوق افراد کمک شایانی نماید.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The doctrine of the *istizhārī oath* occupies a distinctive place in the evidentiary system of Imāmī jurisprudence and the Iranian legal framework, especially in matters concerning claims against deceased persons. This special oath, which literally combines the notion of a sworn declaration with the idea of “bringing to light” hidden realities (Balkī, 2021; Fayyūmī; Ḥamīrī, 2003; Ibn Fāris, 1985; Moḥaqqiq Dāmād, 2027; Mu‘min, 2003), is historically administered after the plaintiff has already introduced the testimony of two just witnesses. Its aim is to eliminate possible doubts that might otherwise undermine the plaintiff’s established right. However, within both the doctrinal debates of Shī‘ī jurists and the positive legal structure of Iran, there has been long-standing controversy about whether the *istizhārī oath* should remain confined to religious (debt-related) claims against a deceased person or whether its use can and should be extended to other kinds of rights such as property, usufruct, and other entitlements. Statutory law, including Article 1333 of the Civil Code and Article 278 of the Code of Civil Procedure, affirms the principle of this oath but does so ambiguously, leaving space for interpretive uncertainty and judicial inconsistency (Moḥammadi, 2008). This

استظهاری، تفاوتی میان عین و دین نبوده و با توجه به اینکه نوعی مطالبه علیه متوفی اقامه می‌شود، باید نظر بر الزام به جای آوردن چنین سوگندی کرد. در نهایت، با توجه به مواد قانونی مذکور و دیدگاه‌های مختلف فقها و حقوقدانان، به نظر می‌رسد که سوگند استظهاری در دعاوی علیه میت، به‌ویژه در مواردی مانند دین ناشی از قرض، ثمن معامله و خسارت، می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای اثبات بقای دین و حفظ حقوق طلبکاران مورد استفاده قرار گیرد. با این حال، لازم است که در هر مورد خاص، شرایط و مستندات موجود به‌دقت بررسی شده و از ابزارهای قانونی مناسب برای اثبات دعاوی استفاده گردد. در این راستا، پیشنهاد می‌شود که

tension between text and practice forms the conceptual and legal challenge that the present study addresses through a combined jurisprudential and legal analysis.

At the core of this debate lies the notion of “*dīn*” (debt/obligation), a term whose semantic and legal breadth has been widely documented in Islamic law. Classical lexicographers and jurists have conceptualized *dīn* not only as a loan but more broadly as any financial obligation resting on a person’s *dhimma* (Anṣārī, 1995; Imāmī, 1996, 2011; Jubrān, 2014; Musawī Khūmīnī, 1987; Narāqī, 2020; Sa‘dī, 2029; Shahīd Thānī, 2021; Tabrīzī, 2006). While in Iranian positive law, “*ta‘ahhud*” (obligation) is conceptually wider than the fiqhī meaning of *dīn*, Article 1333 appears to restrict the *istizhārī oath* to scenarios where the original right is already proven and its subsistence remains in doubt, and many jurists interpret this as referring exclusively to financial debts. Yet others challenge this restrictive reading, emphasizing that the generality of the narrations and the presumption of continuity (*istishāb*) support a broader approach (Ḥātāmī & Sāmānī, 2021). The debate thus turns on how expansively one interprets the underlying legal text and the philosophy of evidentiary safeguards: is the oath a narrowly tailored exception to the

default evidentiary rule of *bayyina* (two just witnesses), or is it a more general protective tool meant to secure the plaintiff's right whenever the defendant cannot contest the claim effectively?

Those who resist extending the *istizhārī oath* beyond claims against the deceased rely heavily on the exceptional nature of the rule and on preserving the primacy of *bayyina* as the standard of proof. They argue that the very rationale for the oath—namely, the permanent absence and inability of the deceased to respond—is unique and non-analogous to other conditions (Abū 'Aṭā & Kabīrī, 1984; Balkī, 2021; Khū'ī, 2003; Shahīd Thānī, 2021). From this vantage point, since exceptions to the evidentiary norm must be construed narrowly, one should confine the oath to its “*qadr mutayaqqan*” (certain core application) and avoid expanding it to cases like minors, insane persons, or absentees who, though unable to defend themselves fully, are not equivalent to the deceased. Additionally, these scholars argue that there is consensus that the oath is originally an obligation on the defendant, and shifting it to the plaintiff is contrary to principle and should not be generalized. In their view, legislative silence about other categories underscores that expansion would constitute unwarranted judicial lawmaking and create unpredictability.

Conversely, proponents of extending the *istizhārī oath* marshal a combination of textual, rational, and justice-based arguments to broaden its reach. Some highlight that there is no explicit prohibition in the *nusus* (primary textual sources) against applying the oath to other vulnerable defendants, so long as the underlying evidentiary logic—resolving doubts after *bayyina*—remains intact (Abū 'Aṭā & Kabīrī, 1984; Fakhr al-Muhaqqiqīn, 2010; Rashfī, 2022). By construing the cause (*'illah*) behind the oath as the defendant's incapacity to contest, they analogize absent persons, minors, and the insane to the deceased and

argue that justice demands providing plaintiffs a pathway to secure their rights when full adversarial defense is impossible (Āmilī, 2011; Jub'ī 'Āmilī, 2011). The development of modern social and economic relations also strengthens the functional case for extension: complex transactions and informal debts can leave claimants vulnerable when conventional proof is incomplete. For this reason, some contemporary jurists and legal scholars advocate reinterpreting Article 1333 to enable courts to apply the oath more flexibly, ensuring protection of creditors and preventing the unjust enrichment of debtors' estates or guardians who could otherwise benefit from procedural gaps.

An important dimension of this analysis involves practical legal categories such as debts arising from loans, sale prices, or damages. Several jurists and commentators have specifically discussed scenarios where the decedent's debt is alleged but records are incomplete, or where a child or insane person stands as defendant, and the plaintiff needs a complementary oath to secure judgment (Āmilī, 2011; Jub'ī 'Āmilī, 2011; Kāshif al-Ghaṭā', 2003; Kātūziyān, 2004; Mohājerī, 2001; Moin, 2006; Musawī Khūmīnī, 1987). This reasoning ties directly to the principle of *istishāb*: once the debt's origin is proven, its subsistence is presumed until clear evidence shows repayment or release. The *istizhārī oath* serves to close evidentiary gaps and guard against unmerited exoneration. Furthermore, in commercial contexts such as unpaid sale price (*thaman*) or compensatory damages, the ability to invoke this oath prevents the breakdown of fairness when the plaintiff lacks documentary proof but has reliable witnesses for the original obligation. Iranian statutory texts partially accommodate this by coupling *bayyina* and the oath in Article 278 of the Code of Civil Procedure, though without resolving the scope debate. The resulting

ambiguity has led to divergent court practices and legal insecurity.

Ultimately, the present study demonstrates that while the restrictive view is grounded in caution and fidelity to procedural orthodoxy, the broader interpretation better aligns with the protective philosophy behind the *istizhārī oath* and the goal of substantive justice. The research traces the semantic, jurisprudential, and legislative trajectories of the oath, clarifying that the narrations' general language and the need to shield claimants from evidentiary dead ends provide strong justification for extending its application. It also underscores that contemporary legal systems must adapt classical fiqh mechanisms to evolving social complexity while preserving procedural balance and defendants' rights. The analysis therefore calls for legislative clarification of Article 1333 and related provisions to articulate explicitly when and how the oath applies beyond religious debts. Judicial authorities, too, should adopt a harmonized interpretive framework that both honors the evidentiary structure of Islamic law and secures rightful claims when full adversarial proof is unavailable.

In conclusion, this study situates the *istizhārī oath* within a dynamic legal-ethical discourse that bridges classical Imāmī doctrine and modern Iranian judicial practice. By critically examining opposing positions and exposing the textual and rational grounds for an expanded application, it provides a roadmap for aligning evidentiary procedure with both fairness and doctrinal integrity. The findings highlight the urgent need for statutory reform to reduce ambiguity, protect claimants' rights, and ensure consistent application in courts. Such reform would enhance legal certainty, support equitable dispute resolution, and reflect a thoughtful modernization of a deeply rooted Islamic legal concept.

References

Abū 'Aṭā, M., & Kabīrī, M. (1984). Yamīn (Presumptive Oath): Exception or Rule. *Studies*

- in *Islamic Jurisprudence and Law*, 16(37), 29-54.
- Āmilī, M. i. M. (2011). *al-Lum'ah al-Dimashqīyah fī Fiqh al-Imāmīyah*. Dār al-Turāth al-'Arabīyah.
- Anṣārī, M. (1995). *al-Makāshib* (Vol. 6 vols.). World Congress in Commemoration of Shaykh A'zam Anṣārī.
- Balkī, S. J. (2021). Validity of the Presumptive Oath in Proof of a Claim in Fiqh and Law. *Nasīm Kawsar Scientific Journal*, 1(1), 51-64.
- Fakhr al-Muhaqqiqīn, M. i. Ḥ. i. Y. (2010). *Iḍāḥ al-Fawā'id fī Sharḥ Ishkālāt al-Qawā'id*. Ismā'īlīyān Publications.
- Fayyūmī, A. i. M. a.-M. *al-Miṣbāḥ al-Munīr fī Gharīb al-Sharḥ al-Kabīr lil-Rāfi'ī*. Dār al-Raḍī.
- Ḥamīrī, N. i. S. (2003). *Shams al-Ulūm wa Dawā' al-Kalām al-'Arab al-Kullām*. Dār al-Fikr.
- Ḥātāmī, Ş., & Sāmānī, E. (2021). An Inquiry into the Scope of Taking the Presumptive Oath. *Legal Research Quarterly*, 27(4), 171-188.
- Ibn Fāris, A. i. Z. (1985). *Mu'jam Maqāyīs al-Lughah*. Publication Office of Islamic Propagation, Qom Seminary.
- Imāmī, S. Ḥ. (1996). *Civil Law* (4th ed.). Islāmīyah Publishing.
- Imāmī, S. Ḥ. (2011). *Civil Law on Usufruct, Bequests & Inheritance* (31st ed.). Islāmīyah Bookstore.
- Jub'ī Āmilī, Z. a.-'. (2011). *al-Rawḍah al-Bāḥīyah fī Sharḥ al-Lum'ah al-Damashqīyah*. Office of Islamic Propagation, Qom Seminary.
- Jubrān, M. (2014). *al-Rā'id*. Āstan Quds Razavī.
- Kāshif al-Ghaṭā', Ḥ. i. J. (2003). *Anwār al-Fuqahā'; Kitāb al-Qaḍā*. Kāshif al-Ghaṭā' Institute.
- Kātūzīyān, N. (2004). *Evidence and Means of Proof*. Mīzān Publishing.
- Khū'ī, S. A. a.-Q. (2003). *Mabānī al-Talkhimah al-Minhāj*. Ayatollah Khū'ī Publications.
- Mohājerī, '. (2001). *Commentary on the Civil Procedure Law of General and Revolutionary Courts*. Ganj Dānish Publications.
- Moḥammadi, P. (2008). Subject-Matter Limitations of Oath in Civil Lawsuits. *Legal Research Quarterly*, 12(29), 388-427.
- Moḥaqqiq Dāmād, S. M. (2027). *Principles of Fiqh* (Vol. 3). Center for Islamic Science Publication.
- Moin, M. (2006). *Persian Dictionary*. Rāh-Roshd Publishing.
- Mu'min, M. (2003). *al-Qaḍā' wa al-Shahādāt*. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Musawī Khūmīnī, R. A. (1987). *Tahrīr al-Wasīlah*. Dār al-'Ilm.
- Narāqī, A. i. M. (2020). *Risā'il wa Masā'il*. Congress of Narāqī Scholars Mulla Mahdī & Mulla Aḥmad.
- Rashtī, M. Ḥ. A. (2022). *Kitāb al-Qaḍā* (Vol. 1). Khayyām Publications.
- Sa'dī, A. Ḥ. (2029). *al-Qāmūs al-Fiqhī* (2nd ed.). Dār al-Fikr Publishing.

- Shahīd Thānī, Z. a.-D. i. ' . (2021). *al-Rawḍah al-Bāhīyah fī Sharḥ al Lum'ah al Damashqīyah*. Office of Islamic Propagation.
- Tabrīzī, J. i. ' . (2006). *Manhāj al-Ṣāliḥīn*. Imam al-Mahdī Association.
- Tawkalī, M. M. (2019). *Brief Civil Procedure Code*. Maktūb Ākhar Publications.